

محمد علی مناف زاده (ثابت تبریزی)

دکتر غلامرضا بوداغي

تصفیه های خونین استالین در سالهای 1937 – 1938 ابعاد گسترده تری یافت و خیل روشنفکران و مبارزین بنام کشورهای دیگر را نیز که از بد حادثه بدان خطه پناه برده بودند گرفتار ساخت. در این سالهای پر رعب و وحشت دهها تن از روشن فکران برجسته ایران نیز که به ناچار راه کشور شوراها (سابق) را در پیش گرفته بودند به اتهامات واهی دستگیر و روانه تبعیدگاههای بی بازگشت شدند.

کریم نیک بین (زرتشت)، سلطانزاده، حسین شرقی، لادبن اسفندیاری، ابوالقاسم ذره، عبدالحسین حسینی دهراد، مرتضی علوی، نصرالله اصلانی، احسان الله خان دوستدار و محمد علی مناف زاده (ثابت) از جمله شخصیت های قدر اول ایران آن روزگار مورد سوء ظن های بیمارگونه قرار گرفتند و جان در پای باورهای خویش نهادند.

محمد علی منافزاده (ثابت)، شاعر طنزگویی، نویسنده، نمایشنامه نویس، روزنامه نگار و معلم تبریزی تبار یکی از قربانیان پاکسازیهای استالین در سال 1937 است. نام و آثار این شخصیت گمنام نه تنها برای نسل جوان امروز، بلکه برای نسل میانه و سالخورده ما نیز ناشناخته مانده است.

وظیفه مقدس غبارزدائی از چهره نجیب این شخصیت فراموش شده را دوست و همشهری مناف زاده زنده یاد غلام ممدلی بر عهده گرفت و با جمع آوری بخشی از اشعار، داستان و مقاله های وی نام و آثار او را جانی تازه بخشید. گزیده اشعار، داستان و مقاله های منافزاده بنام «آیینه عبرت» (عبرت گوزگوسو) به همت غلام ممدلی به سال 1988 در باکو انتشار یافت.

محمد علی منافزاده (ثابت) به سال 1888 میلادی در خانواده ای تهی دست در تبریز دیده به جهان گشود. پس از کسب تحصیلات مقدماتی به تحصیل در انستیتوی تربیت معلم فرانسویان در تبریز پرداخت و در سال 1908 فارغ التحصیل شد.

در سالهای پر تب و تاب انقلاب مشروطیت او هم به صف آزادیخواهان پیوست و قلم توانایی خود را در راه تحقق اهداف انقلاب بکار گرفت. سال 1907 هفته نامه ترکی زبان «شکر» را منتشر

ساخت. با خاموشي واپسين شراره هاي انقلاب و مستقر شدن حاج صمدخان شجاع الدوله در تبريز منافزاده نيز همانند بسياري از آزاديخواهان مورد تعقيب و آزار قرار گرفت. منافزاده خود مي نويسد :

«يك روز دو فراش آمدند و مرا پيش حاج صمد خان شجاع الدوله بردند. صمد خان خشمگين بر صندلي نشسته بود. تا مرا ديد با كنايه و عصبانيت به سرم اشاره كرد و گفت :

- آقا مسلمان هستيد؟

- بلي مسلمانم.

- خوب اگر مسلمان هستيد پس چرا موهاي سرتان بلند است؟ نه آقا سر مسلمان اينجوري نمي شود.

بعد امر كرد :

- سلمايي بياوريد تا سر آقا را بتراشيد.

دو فراش برابر صندلي نشانند و دستهايم را گرفتند. سلمايي بي آنكه موهايم را خيس كند، با تيغي سرم را از ته تراشيد. دردي كه زير تيغ كشيديم هرگز براي تان قابل تصور نيست. آخر كار صمد خان گفت : «ماشاءالله - بارك الله حالا شدش مسلمان درست و حسابي» و بعد مرخصم كرد. من درياقتم كه اين تازه اول كار است. به خانه برگشتم. همان شب با خانواده ام خداحافظي كردم و راه ساحل شمالي ارس را پيش گرفتم.»

محمد علي منافزاده مدت يكسال در مدرسه «اتحاد» ايرانيان در باكو به معلمي پرداخت. يكسال بعد به تدريس در مدرسه ايرانيان ماوراي قفقاز دعوت شد. او در آن سالها اشعار خود را در جرايد آن روزگار از جمله روزنامه هاي «حقيقت افكار»، «اقبال» و «بصيرت» به چاپ رساند. همكاري نزديك با مطبوعات و حضور فعال در مجامع فرهنگي نام او را بلند آوازه ساخت و به دوستي نزديك او با شاعران و نويسندگان نامداري چون عبدالله شائق افندي، محمد سعيد اردوبادي و محمد هادي انجاميد.

از سال 1914 - 1913 با تخلص «داستانچي» در مجله وزين «ملانصرالدين» فعالانه شركت جست. در سال 1913 نخستين دفتر شعرش با نام «خاطرات» در باكومنتشر شد. در همين سال مقاله گران سنگ او درباره آذربايجان ايران به چاپ رسيد. اهل فن اين مقاله را نمونه درخشان مردم شناسي و تاريخ مردم آذربايجان به حساب آوردند. در اين اوان از طرف مدرسه مظفرية عشق آباد به همكاري دعوت شد. او به كاردن عشق آباد دل بست. چندي معلم و بعد مدير مدرسه مظفرية شد. اندكي نگذشت كه در جنب مدرسه

تروپ تئاتر «معرفت» را بنیان نهاد. از محل درآمد نمایش ها سالن تئاتری در جوار مدرسه ساخت. روزنامه «یئنی اقبال» (اقبال نو) منافزاده این جوان بیست و پنج ساله را که پیشاپیش مردم حرکت می کرد ستود. او در سپتامبر 1920 به عنوان نماینده در نخستین کنگره ملل شرق شرکت جست. در جریان کنگره مقاله «ای انقلاب، ای ناجی ملل» خود را در شماره اول «فقرا فیوضاتی» (فیوضات فقرا) چاپ زد. به سال 1925 به استادی مدرسه عالی علوم سیاسی عشق آباد برگزیده شد. اما چند ماه بیشتر در این سمت نماند، به دعوت انستیتوی تربیت معلم تاجیکستان بدانجا رفت و تا سال 1930 به تدریس پرداخت. خاطرات روشنفکران آن دوره و نیز دانش جویان منافزاده حکایت از نفوذ و اعتبار وسیع منافزاده در بین اقشار مختلف و به ویژه جامعه فرهنگی آن روزگار دارند.

شاعر معروف تاجیکستان - میرزه تورسون زاده - نویسنده و نمایشنامه نویس مشهور تاجیک - ساتیم اولوق زاده، آکادمیسین نیاز محمد اوف از جمله دانشجویان منافزاده بوده اند. مورخ برجسته آکادمیسین ب. ای. اسکندروف در خاطرات خود می نویسد: «اکثر روشنفکران فعال تاجیکی در زمان انقلاب فرهنگی از دانش جویان انستیتوی معارف تاجیک ازبکستان بودند. آنان هنوز هم از معلمین خود بویژه از محمد علی منافزاده به نیکی یاد می کنند». ساتیم اولوق زاده در خاطرات خود از دوستی و مباحثات ادبی منافزاده با ابوالقاسم لاهوتی و دیگران سخن می راند و می نویسد: «منافزاده در خانه کوچک خود در نزدیکی انستیتو با خانواده اش زندگی می کرد. شاعران و نویسندگان در منزل کوچک او جمع می شدند و به بحث و گفتگو درباره مسایل ادبی و فرهنگی می پرداختند.

ابوالقاسم لاهوتی دوست نزدیک منافزاده گاه به دیدن او می آمد. بعضی اوقات من دست دختر کوچک او خالده را می گرفتم و به گردش می بردم. موقع برگشتن، من نیز امکان شرکت در این جلسات را پیدا می کردم.» روزنامه نگار شهیر - تویچو صمدی - آن روزها را به یاد آورده، می نویسد: «منافزاده ما را با ادبیات روسیه و جهان آشنا می ساخت. ما به تدریج به ترجمه از آثار روسی و آذربایجانی می پرداختیم. مطالعه آثار ادبی و درک عمیق مضامین آنها را او به ما آموخته بود... پوشیده نماند که شاعر بزرگ ما - میرزه تورسون زاده - الفبای شعر گفتن را از منافزاده فرا گرفته بود.»

نمایشنامه های «تارومار»، «منافقین»، «شرق» منافزاده از سال 1921 به بعد بارها در عشق آباد و دیگر شهرهای ترکمنستان به صحنه آمد. دریغا که متن اکثر نمایشنامه های او از جمله «دیوان»، «تارومار»، «منافقین»، «شرق»، و «خاموشان» در زلزله 1948 عشق آباد از میان رفت. نمایشنامه «تارومار» را اول بار غلام ممدلی بسال 1922 به صحنه آورد و خود نقش اول این نمایشنامه را بازی کرد.

شعر پر احساس «ای وطندن گلن ائل آشناسی - نه دیر اینینده کی او غم لباسی؟» (ای آشنا که از خاک وطن می آیی - زچه روی جامه غم بر تن داری؟) منافزاده که زبانزد عام و خاص بود و خوانندگان آن را روی دستگاههای موسیقی اجرا کرده بودند به مذاق منتقدان ادبی دوران کیش شخصیت خوش نیامد و شاعر را به بدبینی نسبت به انقلاب و جامعه متهم کردند. این بار نیز غلام ممدلی به دفاع از دوست دیرین خود برخاست و با ارائه دست نویس شعر و اثبات اینکه شعر حتی سالها پیش از 1914 سروده شده، منافزاده را از مهلکه رهانید... سال 1937 فرا رسید. ابرهای سیاه تصفیه های لجام گسیخته سرتاسر آسمان سرزمین شوراها را فرو پوشاند. محمدعلی منافزاده نیز همانند صدها روشنفکر و هنرمند دیگر به اتهام «دشمن خلق» دستگیر و روانه تبعیدگاههای بی بازگشت گردید. اوبه سال 1940 به بیماری قلبی درگذشت. پس از مرگ استالین و پایان دوران کیش شخصیت از منافزاده نیز اعاده حیثیت شد. بسال 1956 او نیز همچون دیگر قربانیان بی گناه تصفیه ها حکم برائت گرفت. قالی بافان ترکمن به نشانه قدردانی تصویر او را بر قالی بافتند. دانشجویان منافزاده با انتشار خاطرات خود نام و یاد معلم خود را گرامی داشتند.

محمد علی منافزاده یکی از شاعران برجسته مکتب ادبی میرزا علی اکبر صابر طاهرزاده (هوپ هوپ) است. اشعار طنز منافزاده آئینه تمام نمای جامعه آن روزی ماست. آذربایجان ایران به جز منافزاده، سه نماینده بزرگ دیگر نیز در مکتب «ملانصرالدین» دارد. بایرامعلی عباس زاده (حامبال)، جبار عسگرزاده (باغچه بان) و میرزا علی معجز شبستری. بایرامعلی عباس زاده و جبار باغچه بان اشعار خود را در شماره های ملانصرالدین دوره قفقاز چاپ زدند، میرزا علی معجز شبستری در شعر «حام لاریمیز» (حمام هایمان) و «اولسون گره ک» (باید باشد و یا ممکن است) خود را در شماره های دوره تبریز ملانصرالدین بچاپ رساند.

<http://www.mahnaaz.com>

باکو

